



نگاهی به وضعیت سلبریتی های مهاجر در خارج از کشور پایان یک احساس فلاکت «کاذب»



فاطمه کهریایی

دبیر فرهنگی



چندی پیش ویدیویی از اشکان خطیبی منتشر شد که از سرخوردگی و پریشان حالی او در روزگار بعد از مهاجرت حکایت داشت؛ آنجا که می گفت: «امروز درست یک سال می شود که از هر چه داشتم و نداشتم گذشتم و بعد از ۴۳ سال خاک ایران را برای همیشه ترک کردم. در اوج دوران حرفه ای ام از زندگی، کارم و خانواده ام و بچه هایم گذشتم. روزهای سخت و تلخی است. کسانی که مثل ما مهاجرت کرده اند خوب می دانند که وقتی به این نقطه می رسی یعنی دیگری ته خط است. یعنی راه دیگری نمانده است و همین اجبار است که مهاجرت را یک جورایی تبدیل به تبعیدی می کند. خودمان و خدای خودمان می دانیم که چه لحظات دردناکی را تجربه کردیم. چند بار تصمیم گرفتیم همه چیز را تمام کنیم.»

حرف های خطیبی از جانب یک سلبریتی مهاجرت کرده چندان برایمان تازگی نداشت چون پیش از آن نیز مشابه آن را از پرستو صالحی شنیده بودیم، وقتی گفته بود: «چند وقتی بود که خسته شده بودم. داشتم کارهایم را می کردم برگردم ایران. گفتم فوق-اش می روم زندان یا هر حکمی که بدهند. دیگر نمی توانم تحمل کنم غربت را، تنهایی را و خیلی چیزهای دیگر را...»

حرف هایی که از زبان مهناز افشار هم مشابه آن تکرار شده بود. اما سؤالی که در این بین مطرح می شد این بود که مگر غرب مدینه فاضله غرب پرستان نیست؟ پس چگونه است که رفاه و آسایش حاکم بر آن هم نمی تواند حال مهاجران ایرانی را خوب کند و حتی اگر وانمود کنند همه چیز عالی است اما باز هم حس ندامت و پشیمانی است که درونشان را رها نمی کند. شاید بهتر باشد به جای هر تحلیلی جواب این سؤالات را از کسی بشنویم که چنین شرایطی را زیست کرده است. کسی که این راه را تا آخر رفته است.

چه می خواهیم در پاریس بگویم که صادق زیبا کلام در صدا و سیما نمی گوید؟

حمزه غالبی محکوم و زندانی سیاسی در جریان فتنه ۸۸ بوده است که پس از صدور حکم از سوی مراجع قضایی به کشور فرانسه پناهنده می شود. او در این باره در مستند «الف، الف، الف پاریس» ساخته حسین شمعدری می گوید: «هر کسی که مهاجرت می کند منابع اجتماعی اش را پشت سرش می گذارد و از جامعه ای که برایش مهم بوده است و در آن ریشه داشته دور می شود. برای کسی که هنرمند یا سیاستمدار است اینها خیلی حیاتی است. یعنی هنرمند زبانش را از دست می دهد. جامعه ای را که از آن الهام می گرفته است از دست می دهد. مخاطبش را از دست می دهد. سیاستمدار هم همه اینها را از دست می دهد به اضافه

اینکه فاصله می گیرد از جایی که می خواسته است تأثیر بگذارد. اینکه کسی برای زدن حرف هایش به شبکه های خارجی روی بیورد مال وقتی است که خیلی فضا در ایران بسته باشد. وقتی فضا خیلی خفان باشد این حرف می تواند درست باشد که در خارج حرف هایی می توان زد که در ایران نمی شود. اما واقعیت این است که حرف هایی در اینجا زده می شود در ایران هم زده می شود. در تهران هم زده می شود. مثلاً من نوعی چه می خواهم بگویم که علی مطهری نمی گوید؟ یا تحلیلگر جدی الان چه می گوید که صادق زیبا کلام در تهران و در صدا و سیما نمی گوید؟ او در ادامه می گوید: «تصمیم به مهاجرت تصمیم پرهزینه ای است. برای همین اصلاً به آدم ها توصیه نمی کنم و به نظرم تصمیم سختی است حتی اگر یک طرفش زندان باشد!»

احساس فلاکتی که یک ایرانی می کند برایم عجیب است!

غالبی به دلایلی که منجر به مهاجرت افراد می شود اشاره می کند و می گوید: «چند سال در اروپا زندگی کرده ام. یک مدت در آمریکا زندگی کرده ام. در اروپا به جاشدم. دانشجو بودم شغل های مختلف داشتم. از سطح پایین تا سطح بالا. فعالیت اجتماعی داشتم. با گروه های ایرانی از ملیت های مختلف دوست بودم. الان که اینها را دیدم دیگر نمی پذیرم کسی بگوید که ایران خیلی بد است! بدی های خود را دارد و حتی گاهی می توانم آن را بشمرم اما این احساس فلاکتی که یک ایرانی می کند برایم عجیب است! با هیچ شاخصی نمی گنجد. GDP ایران به نسبت قدرت خرید پول در جهان هجدهم است. یعنی تولید ناخالص ملی. یعنی حجم اقتصاد. میزانی که ما تولید می کنیم. ۱۸۰-۱۹۰ کشور در دنیا داریم و رتبه هجدهم یعنی ما جزء ۵-۶ درصد ثروتمند جهان هستیم. شاخص ها را که مقایسه می کنیم می بینیم حتی به لحاظ شاخص های اقتصادی از بعضی از کشورها مثل یونان و اسپانیا وضع ما بهتر است. این میزان از احساس فلاکت که هست واقعی نیست!

اینکه چرا این احساس به وجود آمده است می شود درباره اش حرف زد. تو ایران جاده داریم. زیرساخت های خوب داریم. بهداشت داریم. امنیت داریم. البته اروپا هم منطقه امنی است. فقط ۲۰ درصد کشورها هستند که شبها هم امنیت برقرار است. خیلی

از کشورهای دنیا دیگر شبها امنیت ندارند و شب باید به خانه ات بروی. مثل امریکای جنوبی، مکزیک، برزیل که کشورهای پولداری هم هستند. شمال آفریقا شبها خطرناک است بیرون بمانی و ریسک دارد.»

سردار سلیمانی: والله هر کس تیر به سمت این نظام انداخته آواره شد

سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که حقیقتاً این احساس فلاکت کاذب ناشی از زندگی در ایران از کجا و چطور ایجاد می شود؟ سهم رسانه های خارجی فارسی زبان در ایجاد این حس فلاکت چقدر است؟ حکومت هایی که تلویزیون رسمی خود را با دریافت حق اشتراک در اختیار شهروندان خود قرار می دهند چگونه و بر چه مبنایی برنامه هایی را که با هزینه های هنگفت تولید می شود، به رایگان در اختیار مخاطب ایرانی قرار می دهند؟ آیا جز این است که آن ها طبق سیاست های رسانه ای خود قصدشان دقیقاً همین ایجاد سیاه

نمایی و تلقین احساس بدبختی است و خدشه وارد کردن به همدلی مردم برای همراهی با نظامی است که بارای خود آن را روی کار آورده اند؟ آیا جز این است که این رسانه ها در پی احساس فلاکت، قصد برآشفتن مخاطب خود را برای سنگ اندازی نسبت به حکومت دارند؟ مخاطبی که وقتی در این بن بست کاذب به دام افتاد و وقتی دید لگدپرانی هایش راه به جایی نمی برد در پی تحقق رؤیای خود، تصمیم به مهاجرت می گیرد غافل از اینکه سرابی بیش در انتظار او نیست و چه درست و متقن گفت حاج قاسم سلیمانی عزیز: «والله هر کس تیر به سمت این نظام انداخته آواره شد...»



تصمیم به مهاجرت تصمیم پرهزینه ای است. برای همین اصلاً به آدم ها توصیه نمی کنم و به نظرم تصمیم سختی است حتی اگر یک طرفش زندان باشد!

